جلال متینی

روایتی دیگر دربارهٔ ایرج و تور و سلم و بخش کردن جهان

تقدیم به استاد بزرگوار جناب ذبیح‌الله صفا،
بمناسبت پنجاهمین سال تألیف «حماسه سرایی در ایران»

از ۱۰۶۸ بیتی که در شاهنامهٔ فردوسی[۱] دربارهٔ پادشاهی پانصد سالهٔ فریدون آمده است، ٤٥ بیت اول مربوط است به بر تخت نشستن او، برگزاری آیین مهرگان، برچیده شدن بساط بیدادگری... و انتخاب تمیشه بعنوان مقر پادشاهی، و در ۲۲٤ بیت بعد، از زادن سلم و تور و ایرج از شهرزاد و ارنواز (خواهران جمشید)، و سپس ازدواج آنان با دختران سرو، شاه یمن، و آزمایش پدر از فرزندانش سخن بمیان آمده است، و ۷۹۹ بیت باقیمانده منحصر است به موضوع تقسیم جهان بتوسط فریدون بین پسرانش و پیامدهای آن تا کینه‌خواهی فریدون و منوچهر از سلم و تور، و در پایان مرگ فریدون.

در بخش کردن جهان در شاهنامه آمده است که فریدون روم و خاور را به سلم، توران‌زمین و چین را به تور، و ایران و دشت نیزه‌وران و تخت شاهی و تاج و تخت عاج و تیغ و مُهر را به ایرج سپرد. بر این حادثهٔ بزرگ «روزگاری دراز» سپری شد، فریدون نیز سالخورده گردید و در این هنگام بود که «آز» سلم را به نافرمانی از پدر واداشت. وی که از چگونگی تقسیم جهان ناراضی بود، مطلب را با تور در میان نهاد و تور با وی همصدا شد که آری پدر بهنگام جوانی ما را فریفت و بهرهٔ بهترین را به کهترین برادر داد. هر دو، فرستاده‌ای بنزد پدر فرستادند با پیامی خشم آلود و بی ادبانه و نیز تهدید به لشکرکشی تا از ایران و ایرج دمار برآورند. فریدون چون پیام را شنید آن دو را «ناپاک بیهوده» و «دو آهرمن مغز پالوده» (بیت ۳٦٦) خواند و در پاسخ به آنان یادآوری کرد که تقسیم جهان بر اساس صلاحدید انجمنی صورت پذیرفته است مرکب از بخردان و ستاره شناسان و

موبدان، و پس از صرف وقت بسیار، بدین مقصود که جهان را آبادان به شما سه تن بسپارم. پس از بازگشت فرستاده، فریدون با ایرج از برادرانش سخن گفت و او را به مقابله با سلم و تور خواند، ولی پاسخ ایرج این بود که «نگه کن بدین گردش روزگار» (بیت ۴۰۹) و نیز به تاجوران پیشین که هیچ یک بر جای نمانده‌اند، من از تاج و تخت می گذرم و آن را به برادرانم می سپرم و راه صلح می پویم و خود بسوی آنان می روم تا دل کینه‌ورشان را با خود بر سر مهر آورم. ایرج باتفاق چند تن و با «نامهٔ پندمند» (بیت ۴۳۵) پدر خطاب به سلم و تور بنزد آنان رفت. با آن که وی با آنان جز از صلح و آشتی سخنی نگفت، تور در حضور سلم کرسی گران زرین را بر سرِ ایرج کوفت و با خنجر سر او را از بدن جدا ساخت و آن را بنزد پدر فرستاد که «کنون خواه تاجش دِه و خواه تخت» (بیت ۵۱۸). واکنش فریدون و ایرانیان پس از رسیدن تابوتی با سرِ ایرج آشکار است «همه جامه کرده کبود و سیاه/ نشسته بانبوه با سوگ شاه» (بیت ۵۶۸). فریدون که به چیزی جز انتقام از سلم و تور نمی اندیشید، در شبستان ایرج پرستندهٔ خوبچهری را یافت، ماه‌آفرید نام، که از ایرج بار داشت. این پریچهره دختری زاد و با گذشت سالها، چون هنگام شوی کردن این دختر فرارسید، فریدون، پشنگ را به همسری وی برگزید و منوچهر ثمرهٔ این ازدواج است. فریدون در تربیت منوچهر کوشش بسیار کرد و همهٔ هنرهای بایستهٔ شاهان را به وی آموخت و چون همه بر شایستگی منوچهر گواهی دادند، به فرمان فریدون روزی پهلوانان و نامداران کشور در نزد او حاضر گردیدند و همگان به شادی بر وی آفرین خواندند. برای کین خواهی از سلم و تور، قارن کاویان و شیروی و اندیان سالاران لشکر نیز در خدمت او قرار گرفتند. چون سلم و تور از این ماجرا آگاه گردیدند، نامه‌ای با عذرخواهی همراه با هدایای بسیار بنزد پدر فرستادند و ازپدر خواستند تا منوچهر را با لشکری گران بنزد آن دو بفرستد تا ایشان چون بندگان او را خدمت کنند. پاسخ فریدون به آن «دو بی شرم ناباک» و آن «دو بیداد و بد مهر و ناپاک» (بیت ۶۷۷) روشن بود که خلاصهٔ آن را در این بیت می بینیم: «پدر تا بوَد زنده با پیرسر/ بدین کین نخواهد گشادن کمر» (بیت ۷۰۸). در این هنگام سلم و تور برای جنگ با پدر و منوچهر به ایران لشکر کشیدند. منوچهر با قارن، کرشاسپ، سام، قباد، تلیمان، و شیروی به جنگ آنان رفت. تور در پیامی منوچهر را «بی‌پدر شاه نو» (بیت ۸۰۳) نیز خواند. پاسخ منوچهر به وی این بود که یزدان پاک گواه است «که ایرج نیای من است» (بیت ۸۱۵). جنگ در گرفت و تور به دست منوچهر کشته شد و منوچهر سر او را از تن جدا ساخت و آن را با نامه‌ای بنزد فریدون فرستاد. در حالی که قارن و بخشی از سپاه ایران

برای تصرف دژی رفته بودند، کاکوی، نبیرهٔ ضحاک از دز هوخت گنگ با صدهزار سپاه بر منوچهر و لشکر ایران حمله برد و تنی چند از سواران گردنکش نامدار را کشت. قارن بنزد منوچهر بازگشت. کاکوی با منوچهر به جنگ پرداخت و سرانجام این مرد تازی نیز به‌دست منوچهر از پای درآمد. سپس منوچهر در نبردگاه به سلم نیز برخورد و او را با تیغ به دو نیم ساخت. به فرمان منوچهر سر او را نیز از تن جدا کردند. منوچهر نامه‌ای دیگر در این باب به فریــدون نوشت، و آن‌گاه به تمیشه بنزد وی بـــازگشت. فریدون از این که سرانجام انتقام کشته شدن ایرج بدست منوچهر گرفته شده است به ستایش پروردگار پرداخت و سپس فرمان داد تا منوچهر بر تخت شاهی نشیند. «چون این کـــرده شد» (بیت ۱۰۶۰)، فریدون که گویی تنها برای گرفتن انتقام ایرج زنده مانده بود، چشم از جهان فروبست.

و اما حوادث پادشاهی فریدون در کوش‌نامه [۲] در ۴۰۷۱ بیت آمده است، آن هم در جنب وقایع و نبردهای شدید فریدون و ایرانیان با کوش پیل دندان (پسر برادرِ ضحاک) در دو مرحله: در چین، از زمان برتخت نشستن فریدون در ایران تا بند کردن کوش در دماوندکوه در کنار ضحاک (در ۱۸۰۱ بیت، از بیت ۵۵۰۱ تا ۷۳۰۱)، و در مغرب، از زمان آزاد ساختن کوش و فرستادن او به مغرب برای جنگ با سیاهان نوبی و بجه و سپس نافرمانی او در آن سرزمین (در ۲۲۷۲ بیت، از بیت ۷۳۰۱ تا ۹۵۷۲). بر اساس روایت کوش‌نامه ، فریدون شاه جهان است و در نتیجه فرمانروای سرزمینی بسیار گسترده از چین تا روم و مغرب و نیز مسؤول حفظ آرامش و امنیت در این مناطق. از این منظومه چنین بر می‌آید که ضحاک و باحتمال بسیار قوی جمشید نیز بر چنین ممـالکی حکمـرانـــی می‌کرده‌اند. با این مقدمه، بخش کردن جهان بتوسط فریدون، بین پسرانش منطقی می‌نماید. در این مختصر ما آن قسمتهایی از کوش‌نامه را که با موضوع بخش کردن جهان بتوسط فریدون بین سلم و تور و ایرج ارتباط دارد، و در شاهنامه نیامده و یا روایت کوش‌نامه با روایت فردوسی اختلاف دارد، برای تکمیل حوادث این قسمت از پادشاهی فریدون ذیلاً بطور خلاصه نقل می کنیم با این توضیح که در کوش‌نامه ، ازدواج ایرج و سلم و تور با دختران سرو، شاه یمن، و نیز آزمایش پسران بتوسط فریدون مطلقاً مورد بحث قرار نگرفته است. و اما مطالبی که در کوش‌نامه در این باب آمده است:

مادر سلم و تور ایرانی بوده‌اند یا تازی؟

روایت شاهنامه و کوش‌نامه در بارهٔ مادر سلم و تور با یکدیگر متفاوت می نماید زیرا در

شاهنامه تصریح شده است که تور و سلم و ایرج پسران فریدون‌اند از شهرناز و ارنواز:

از ایــن سـه، دو پاکـیـزه از شـهـرنـاز یـکـی کـهـتـر از خـوبـچـهـر ارنـواز

شاهنامه، فریدون ٤٨

و پیش از این بیت هم در شاهنامه آمده است که شهرناز و ارنواز خواهران جمشیدند (شاهنامه، ضحاک ۳۳۲، ٤٠٤-٤٠٥)، ولی زنان تور و سلم و ایرج بر طبق شاهنامه، دختران سرو، شاه یمن، بوده‌اند و تازی‌نژاد. در کوش‌نامه، بی آن که از مادران و زنان، تور و سلم و ایرج نامی برده‌شده‌باشد، تور و سلم در نامهٔ خود به کوش پیل دندان، او را «خال» خود، و خود را چون کوش از خاندان ضحاک معرفی کرده‌اند:

و دیگر که خویشی‌ست ما را میان ز مـادر که هـسـتـیـم ضـحـاکـیـان

۹۳۳۱

ز مادر تـو یـی خویش و هم خال ما بـه تـو سـخـت گـردد پر و بال ما

۹۳٤٦

آیا سرایندهٔ کوش‌نامه، «خال» را به‌معنایی جز «برادر مادر» بکار برده است یاآن که بر اساس روایت این منظومه، بر خلاف روایت شاهنامه، حد اقل مادر تور و سلم تازی بوده‌اند و از ضحاکیان؟

تاریخ تقسیم جهان و محدودهٔ ایران

در شاهنامه تاریخی برای بخش کردن جهان بتوسط فریدون ذکر نگردیده، در کوش نامه هم گرچه دقیقاً روشن نیست که وی درچه سالی بدین کار دست زده است، ولی بر اساس این منظومه، تاریخی تقریبی برای آن می‌توان بدست آورد بدین شرح که چون فریدون بر تخت پادشاهی نشست، سالها سپاهیان ایران به فرمان فریدون درچین با کوش در جنگ بودند تا وی را اسیر کردند. از سوی دیگر در این منظومه آمده است که کوش چهل سال در بند فریدون بود تا مورد عفو وی قرار گرفت و برای جنگ با سیاهان نوبی و بجه از ایران به مغرب رفت. وی سالها نیز در این مقـام فرمانبردار فریدون بود تا راه طغیان پیش گرفت، ظاهراً یک‌صد و هشتاد و یک سال پس از آغاز نافرمانی کوش، فریدون درصدد برآمد سپاهی برای سرکوبی وی بفرستد، و این زمان مقارن است با بخش کردن جهان بین پسران فریدون. گرچه در کوش‌نامه به طول دوران پادشاهی فریدون (بر خلاف شاهنامه که ۵۰۰ سال است) اشاره‌ای نشده، ولی بر اساس آنچه گفتیم ظاهراً فریدون در اواخر سدهٔ سوم پادشاهیش به تقسیم جهان پرداخت، بدین ترتیب که روم و خاور را به

سلم، و ماوراء‌النهر و سرزمین ترکان و چین را به تور، و ایران را با این محدوده به ایرج سپرد:

وز آن بخش ایران به ایرج رسید — کجا تخت ایران مر او را سزید
ز جیحون برو تا به دریای پارس — همان کوفه از مرز ایران شناس
دگر آذرآبادگان هرچه هست — از ایران شمارد هشیوار و مست
۸۶۸۶ - ۸۶۸۷

خنیره نام پیشین ایران

در کوش‌نامه، تغییر نام خنیره[۳] (= خنرس‌بامی = خونیرث = خونیرس) به «ایران» به زمان تقسیم جهان به سه بخش باز می گردد و این نامگذاری به فریدون نسبت داده شده است بمناسبت تعلق گرفتن خنیره به ایرج:

نه ایران بُدی نام ایران زمین — خنیره همی خواندی مرد دین
به بخشش، چو ایرج به ایران فتاد [کذا] — فریدون بدو نام ایران نهاد
۸۳۷۱-۸۳۷۲

از بخش کردنِ جهان تا نافرمانی تور و سلم:

بر اساس روایت شاهنامه، «روزگاری دراز» بر تقسیم جهان گذشت تا «آز»، سلم را به نافرمانی واداشت. فردوسی از این دوران و حوادث آن چیزی نمی گوید، ولی کوش‌نامه برخی از وقایع این سالها را ـــ در ارتباط با کوش ـــ در ۶۱۰ بیت یاد می کند بدین شرح: فریدون در این سالها دشمنی چون کوش پیل دندان داشت در خاور (سرزمین معروف به مغرب و اطراف آن) که راه نافرمانی در پیش گرفته بود. فریدون پس از تقسیم جهان به سه بخش، هنگامی که سلم را روانهٔ روم و خاور کرد، به وی گفت چون در آن‌جا مستقر گردیدی، مرا بیاگاهان تا قارن را با سپاهی بنزد تو بفرستم بدین منظور که دنیا را از لوث وجود کوش پاک کنی. سلم چون به روم‌رسید، نخست فرمانروایان منطقهٔ تحت حکمرانی خود را که پیش از این از ترس کوش از باجگزاری فریدون سر باز زده بودند به زیر فرمان خود آورد و آن‌گاه در نامه‌ای آمادگی خود را برای جنگ با کوش به پدر اعلام کرد. پس فریدون از تور خواست که برای جنگ با کوش سپاهی به ایران بفرستد. تور دو یست هزار سپاهی به نزد پدر فرستاد. فریدون نیز سیصد هزار سپاهی در اختیار قارن قرار داد و فرماندهی تمام این نیروی پانصدهزار نفری را به وی سپرد. آنان

بسوی روم حرکت کردند. چون به روم رسیدند، سلم از آنان استقبال کرد، سپاهیان روم و سرزمینهای تابع سلم نیز به آنان پیوستند. ستاره‌شمر روزی مناسب را برای آغاز جنگ تعیین کرد و سلم و قارن با نهصد هزار تن برای جنگ با کوش بسوی اندلس حرکت نمودند و نیمی از سپاه خود را از دریا گذرانیدند. کوش که پیش از این در جنگهای چین، به‌دست قارن اسیر گردیده بود و از نیروی قارن آگاه بود، به یاران خود گفت اگر در این سپاه قارن نمی بود مرا از دیگران باکی نبود. جنگ آغاز شد و مدتی دراز بطول انجامید. در سپاه ایران به فرماندهی سلم، سردارانی چون قارن، قباد، شاپور، اندیان، و نیز شاه سقلاب حاضر بودند، و در سپاه دشمن بجز کوش، مانوش شاه قیروان، شماخ، و مردان خوره (ایرانیی که به فریدون خیانت ورزیده و به کوش پیوسته بود). در ضمن جنگ، کثرت سپاهیان کوش، سلم و قارن را نگران می‌داشت و قارن برای آن که سپاه ایران،از ترس دشمن، راه فرار در پیش نگیرد، به سلم پیشنهاد کرد بجز دو کشتی، بقیهٔ کشتیها را به جانب دیگر آب ببرند. در این جنگها وقتی که قارن با مردان خوره و کوش در دو صحنهٔ مختلف روبرو گردید، هریک را بسبب ناسپاسی و روی برگردانیدن از فریدون سخت مورد نکوهش قرار داد، وهر دو درپاسخ، قارن را به تحقیر «آهنگر» خواندند. بعلاوه کوش که اینک سخت فریفتهٔ قدرت خود شده بود به قارن پاسخ داد در حالی که ما مزاحم پادشاهی فریدون نمی‌شویم، چرا وی از ما توقع فرمانبرداری دارد! در یکی از جنگها قارن، مردان خوره را کُشت، در جنگ دیگر قارن از خشت پولادین کوش بسختی مجروح گردید و سپاهیان ایران او را ازمیدان جنگ بدر بردند. در این هنگام سلم با صد هزار سپاهی به جنگ کوش رفت. در یکی از نبردها نیز شاه سقلاب به جنگ کوش رفت و پس از آن که گروهی کثیر از سپاهیان دشمن را کشت، خود نیز کشته شد. پس از این واقعه ده روز دیگر نیز جنگ بشدت ادامه یافت با تلفات بسیار از دو سو. بدین جهت دو طرف باصطلاح با ترک مخاصمه به مدت یک ماه موافقت کردند. قارن که اکنون بهبود یافته بود از شنیدن این خبر شادمان گردید و حیله‌ای اندیشید و آن را بدین شرح با سلم در میان نهاد که پس از پایان ترک مخاصمه ، شما چند روزی به آرامی و سستی بجنگید و در ضمن گودالی نیز بکنید و چنین وانمود کنید که من مُرده‌ام و می‌خواهید مرا به خاک بسپارید تا من ترتیب بقیهٔ کارها را بدهم. برای اجرای این طرح، قارن پنهانی با گروهی از لشکریان با کشتی از صحنهٔ جنگ دور شد و خود را به پشت نیروهای دشمن رسانید، چون، جنگ آغاز گردید، سلم به طریقی که قارن گفته بود عمل کرد و در روز هشتم قارن از پشت بر سپاه کوش تاخت، و بسیاری از سپاه دشمن را

کشت، خیمه‌ها را به آتش کشید. اینک پیروزی با ایرانیان بود و در نتیجه کوش گریخت. قارن، قباد را با صد هزار سپاهی به تعقیب او فرستاد بدین امید که وی «سر دیو پیکر» یعنی کوش‌پیل‌دندان را بنزد وی بیاورد، ولی قباد کاری از پیش نبرد و گریزان بنزد سلم و قارن بازگشت در حالی که عده‌ای از بزرگان لشکر ایران نیز به دست کوش اسیر شده بودند. در این هنگام قارن نیز فرمان داد تا اسیران سپاه کوش را نگهدارند تا روزی ایرانیانِ دربند را با اسیران کوش مبادله کنند. پس از فرار کوش، سلم، قارن را به باختر و اندلس فرستاد و در طی دو سال سراسر باختر به زیر فرمان سلم درآمد. در این زمان چون کار سرکوبی کوش تقریباً پایان رسیده بود، سلم، قارن و سپاه ایران و نیز سپاهیان تور را خلعت بخشید و آنان را به ایران و توران بازگرداند. سلم بار دیگر، خود به تعقیب کوش رفت و از جمله مدت هشت سال کوه کلنگان، پایگاه مستحکم کوش، را در محاصره گرفت ولی بر کوش دست نیافت.

قیام تور و سلم و اعتراض به چگونگی تقسیم جهان و پیامدهای آن

بازخواهی ایرج از تور و سلم

در شاهنامه دیدیم که اعتراض از جانب سلم آغاز شد و او بود که تور را به نافرمانی خواند، ولی در کوش‌نامه این داستان با تفاوتهایی چند آمده است. پیش از این گفتیم که سلم به فرمان فریدون و با سپاهیان ایران و توران به جنگ با کوش پیل‌دندان رفت. پس از چند سال نبرد و در حالی که سلم تقریباً به پیروزی مطلق رسیده بود، در سال هشتم[5] نامه‌ای از تور به دست او رسید بدین مضمون:

برابر همی بود با سال هشت — سواری شتابان برآمد ز دشت
یکی نامه از تور شوریده هوش — که چندین چه باشی تو در بند کوش
که ایرج ز ما باز جوید همی — سخنهای بیهوده گوید همی
نماید به ما بر همی مهتری — پدر داد ما را چنین کهتری
که او را به ایرانیان شاه کرد — مرا و تورا سر سوی راه کرد
برادر که از ما دو تن کهتر است — چرا او بجای پدر درخور است
اگر تو روا داری این بندگی — بمانی بدو تاج و فرخندگی
مرا نیست در دل چنین داستان — نباشم بدین کار همداستان
وگرنه سبک باش و نزد من آی — چو با من یکی گشته باشی به رای
به سوگند هر دو بساییم دست — که هرگز نباشیم ایرج پرست

که بهتر بود مرگ از آن زندگی		کجا کهتران را کنی بندگی

۹۳۰۲-۹۲۹۲

بطوری که ملاحظه می‌شود در روایت کوش‌نامه، برخلاف شاهنامه ، این تور بود که سلم را به نافرمانی تحریک کرد، و در ضمن علتی هم بجز «آز» برای این نافرمانی ذکر گردیده است؛ ایرج از برادران بزرگتر خود باژ طلبیده است. ظاهراً گمان تور و سلم تا آن وقت این بوده است که هر سه برادر از سوی پدر، در شرایط مساوی به شاهی مناطق سه گانهٔ جهان برگزیده شده‌اند، ولی اینک باژخواهی ایرج ازآنان، روشن ساخته است که ایرج حتی در حیات پدر، خود را شاهِ‌شاهان می‌داند و آنان را شاهان تحت فرمان خود. سلم و تور در جای دیگر نیز در نامه‌ای که به کوش نوشتند به دو نکتهٔ اساسی در این باب اشاره کردند. یکی آن که مقصر اصلی پدر ماست که بهین بهرهٔ جهان را به برادر کهتر ما سپرد و دیگر این که ایرج بدین بسنده نکرده است و از ما می‌خواهد که باجگزار وی نیز باشیم:

بیفگند ما را از آن مرز و بوم		یکی را به ترک و یکی را به روم
به ایرج سپرد آنگهی تاج و تخت		پسندد چنین مردم نیکبخت
بدین بد بسنده نکرده‌ست باز		همی خواست از ما دو تن ساو و باز
کجا گفت و شاید چنین داوری		که فرزند کهتر کند مهتری!

۹۳۴۲-۹۳۳۹

کشتن ایرج

سلم بمحض خواندن نامهٔ تور، بی تأمل شبگیر، خاور و روم و حاصل همهٔ جنگها و خونریزیها را رها می‌سازد و بسوی تور حرکت می کند، به کجا؟ نمی‌دانیم، ولی ازآنچه پس از این آمده است ــ بجز یک واقعهٔ مهم ــ دیگر حوادث ناگفته مانده است. در دو جا به این واقعهٔ مهم باختصار تصریح گردیده و آن کشته شدن ایرج است به دست تور همچنان که در شاهنامه نیز آمده است:

چنین گفت گویندهٔ باستان		که از راستان آمد این داستان
که چون تور و سلم آن بدی ساختند		که گیتی از ایرج بپرداختند
به بیهوده شد کشتهٔ دست تور		فریدون شد از خواب، وز خورد دور

۹۳۱۱-۹۳۰۹

سلم و تور ــ چنان که پیش از این گفته شد ــ در نخستین نامهٔ خود به کوش نیز بصورت

مجمل به این واقعه اشاره کردند:

کجا گفت و شاید چنین داوری ... که فرزند کهتر کند مهتری
چو با ما نمودند خوی پلنگ ... خود از خویشتن دور کردیم ننگ
جهان را از ایرج بپرداختیم ... کنون رای و رزم دگر ساختیم
۹۳۴۲-۹۳۴۴

چون خبر کشته شدن ایرج به پدر رسید «فریدون شد از خواب، وز خورد دور» و

رخ شاه فرّخ شد از درد زرد ... شب و روز نفرین همی یاد کرد
همی گفت کای دادِه کردگار ... توانا و دانا و پروردگار
تو از پشت ایرج یکی نامور ... بده تا بدین کین ببندد کمر
که بر بی‌گناه آمد او را گزند ... به بیهوده شد کشته آن مستمند
۹۳۱۱-۹۳۱۵

که این ابیات کوش‌نامه دقیقاً یادآور بیتهای زیرین در شاهنامه است:

همی گفت کای داور دادگر ... بدین بیگنه کشته اندر نگر...
همی خواهم ای روشنِ کردگار ... که چندان زمان یابم از روزگار
که از تخم ایرج یکی نامور ... ببینم بر این کینه بسته کمر
شاهنامه، ۵۵۳-۵۵۸

پیمان بستن تور و سلم با کوش و بخش کردن جهان بین خود

پس از کشتن ایرج، سلم به تور پیشنهاد کرد اینک وقت آن است که به جنگ کوش دشمن دیگر خود برویم. پاسخ تور آن بود که راه نجات ما تنها در صلح با کوش است، زیرا اگر با او به جنگ بپردازیم، وی با فریدون صلح خواهد کرد و آن‌گاه ما را تاب پایداری در برابر آن دو نخواهد بود. پس بهتر است پیشدستی کنیم و سرزمینهایی را که اینک در اختیار کوش است بدو بسپاریم و با وی پیمان ببندیم تا اگر روزی فریدون به جنگ ما آمد، وی ما را یاری کند. سلم سخنان برادر را پذیرفت، پس نامه‌ای به نزد «جهاندیده کوش بزرگ» نوشتند و در آن از پدر خود گله‌ها کردند که وی همچنان که با تو راه بیوفایی سپرد با ما نیز چنین کرد؛ تاج و تخت ایران را به ایرج سپرد و چون ایرج از ما باژ خواست او را کشتیم و ننگ بندگی برادر کهتر را از خود دور ساختیم. اکنون برخلاف رای پدر، ما دو برادر و تو سراسر جهان را به سه بخش می کنیم: ایران و چین و هند و نیمروز و سند را به سلم، سقلاب و روم و سرزمین ترکان و چین و طراز و خاور و

ماوراءالنهر را به تور، و شام و مصر و یمن و همهٔ سرزمینهای تازیان تا عدن و باختر و نیز هرچه را که هم اکنون در دست توست به تو می‌سپاریم. در ضمن در این نامه از کوش خواستند تا وی گناه سلم جوان را که پیش از این به جنگ او رفته بوده است ببخشاید، بدین دلیل که ما در آن سالها به فرمان پدر بودیم و از خود اختیاری نداشتیم. نامه را بنزد کوش فرستادند. کوش سخت شادمان گردید و همهٔ شرایط برادران برادرکُش را پذیرفت و پیام داد همین شرایط را بنویسید و در نزد فرستاده من سوگند بخورید که بر طبقِ آن عمل خواهید کرد. فرستادهٔ کوش و فرستادهٔ سلم و تور بازگشتند و بر طبق رای کوش، سلم و تور در نزد فرستادهٔ او سوگند خوردند و بر دستخطی که در آن تقسیم بندی جدید جهان نوشته شده بود مُهر نهادند و آن را به دست دبیری به همراه فرستادهٔ کوش و با همهٔ اسیران سپاه کوش که در دست داشتند به دربار کوش گسیل داشتند. فرستادهٔ سلم و تور چون به حضور کوش رسیدند او را به همان ترتیب سوگند دادند که سلم و تور بدان‌سان سوگند خورده بودند. او نیز بر دستخط مُهر زد و ایرانیانی را که در جنگ قباد به اسیری گرفته بود به همراه فرستادهٔ سلم و تور باز پس فرستاد.

توطئه برادرانِ برادرکُش علیه فریدون و ایران به این ترتیب به مرحلهٔ اجرا درآمد که سلم به روم بازگشت و آذرآبایگان را از دست پدر بدرآورد. تور خراسان را متصرف شد، و کوش از دریا گذشت و مصر و شامات را تصرف کرد (چند کلمه در بیت مربوط ناخواناست). فریدون چون از همدستی فرزندان گنهکار خونی خود با کوش پیل دندان آگاه گردید، به گرد آوردن سپاه پرداخت و در حالی که روزان و شبان به درگاه پروردگار می‌نالید تا خداوند منوچهر را بی گزند برگشد، دو تن از سرداران خود قارن و نریمان را با سپاهی به جنگ تور به خراسان فرستاد. تور از پیش لشکریان ایران گریخت و به ماوراءالنهر رفت و از کوش و سلم یاری طلبید، و هریک از آن دو سپاهی به نزد او فرستادند. تور در دشت بیکند سراپرده زد. قارن و نریمان از آنچه رفته بود، فریدون را آگاه ساختند. فریدون به آنان پاسخ داد: نریمان در خراسان بماند و سلم با سپاه به آذرآبایگان برود. تور چون از جانب نریمان آسوده خاطر گردید، سپاهی را که سلم و کوش به یاریش فرستاده بودند بازگردانید و خود در بخارا بر تخت نشست.

کمر بستن منوچهر به کین ایرج

چنین تا برآمد بر این چند سال	منوچهر گردن بیاگند و یال
بسان یکی سرو شد ماه بار	بدو شادمانه دل شهریار

کمر بست بر کین ایرج به درد | سپه را همه سالیان گرد کرد
در گنجهای نیا بر گشاد | سپه را به دامن همی زر بداد...
از ایران، وز هند، وز نیمروز | هم از تازیان لشکری نیوسوز...
روان شد سپاهی بکردار ابر | چو آشفته پیل و چو جنگی هزبر

۹۴۸۰-۹۴۷۳

تور و سلم چون از آمدن سپاه ایران به فرماندهی منوچهر آگاه گردیدند، از کوش یاری خواستند. وی لشکری به یاری آنان فرستاد با نامه‌ای بدین شرح که خود «با لشکری گشنِ پولادپوش» به شما خواهم پیوست. منوچهر و سپاه ایران از راه رسیدند و دو لشکر چهل روز با یکدیگر نبرد کردند. در روز چهلم منوچهر و تور در میدان جنگ به هم برخوردند. منوچهر

به گردن برآورد گرز نیا | بزد بر سر تور پر کیمیا
تن پیلوارش درآمد [اصل: برآمد] به خاک | سر و مغفر و جوشنش گشته چاک
دل سلم از اندوهش آزرده شد | غریوان بسوی سراپرده شد

۹۴۹۷-۹۴۹۵

در این هنگام، در حالی که سلم آهنگ گریز داشت، کوش و سپاهش از راه رسیدند. کوش سلم را دلداری داد و جنگ دو سپاه بار دیگر درگرفت. دراین هنگام قارن نیز از مأموریتی که به وی داده شده بود بازگشت. در میدان جنگ منوچهر با کوش روبرو شد و او را بجای آورد و با نیزه و خنجر و گرز با او به جنگی سهمگین و توانفرسا پرداخت. کوش گرزی بر سر و خودِ منوچهر کوفت که چون سلاح منوچهر گران بود فقط وی را رنجور ساخت، آن‌گاه منوچهر

بغرّید چون تُندر اندر بهار | بزد بر سرش گرزهٔ گاوسار
از اسب اندرافتاد کوش سترگ | بجست از برش همچو پوینده گرگ

در این‌جا بیت یا بیتهایی در نسخهٔ خطی **کوش‌نامه** از قلم افتاده است و پس از آن می‌خوانیم کوش که از گرز گران منوچهر سخت کوفته شده بود، از میدان نبرد بسوی خاوران (مغرب) گریخت. قارن وی را تعقیب کرد، ولی کاری ازپیش نبرد و بازگشت. از سوی دیگر از ابیات موجود چنین بر می‌آید که سلم نیز سرانجام گرفتار گردید و به فرمان منوچهر او را در دریاکنار به دو نیم کردند. آن‌گاه منوچهر منشور روم و خاوران را به قارن سپرد و سرزمین توران را به شاپور داد و خود با نریمان و دیگر سرکشان به ایران بازگشت.

حضور ضحاکیان، کاکوی و کوش، در آخرین جنگ منوچهر با تور و سلم

بر اساس روایت **شاهنامه**، پس از کشته شدن تور به دست منوچهر، ناگهان و بی هرگونه سابقه‌ای، کاکوی، نبیرهٔ ضحاک، که پهلوانی نیرومند بوده است با سپاهیانش، به سود سپاه تور و سلم به میدان جنگ وارد می‌شود و با منوچهر به جنگی خونین می‌پردازد و سرانجام به دست منوچهر کشته می‌شود

چون او کشته شد پشت خاورخدای [سلم] — شکسته شد و دیگر آمدش رای

شاهنامه، ۹۸۲

ولی در **کوش‌نامه**، چنان که دیدیم و بر اساس مقدماتی که بشرح در آن منظومه از آن یاد شده است و ما باختصار آن را یاد کردیم، این کوش پیل دندان برادرزادهٔ ضحاک است که در کنار تور و سلم با منوچهر می جنگد و در پایان از میدان جنگ بسوی خاوران راه گریز در پیش می گیرد. بدیهی‌ست روایت **کوش‌نامه** از نظر سیر وقایع، طبیعی‌تر از روایت **شاهنامه** می‌نماید که بی هر مقدمه‌ای، ناگهان کاکوی، نبیرهٔ ضحاک، به یاری سلم و تور وارد جنگ می‌شود.

یادداشتها:

۱ ـ در این مقاله همه جا از **شاهنامهٔ** فردوسی، بکوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، (مجموعهٔ متون فارسی، زیر نظر احسان یارشاطر)، نیویورک، سال ۱۳۶٦ استفاده شده و شمارهٔ بیتها مربوط به همین چاپ است.

۲ ـ حکیم ایرانشاه بن ابی‌الخیر، **کوش نامه**، نسخهٔ خطی منحصر بفرد محفوظ در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، بشمارهٔ Or.2780. شمارهٔ ابیات **کوش‌نامه** در این مقاله بر اساس تصحیح این متن بتوسط نگارندهٔ این سطور است که در آینده نزدیک چاپ خواهد شد.

۳ ـ این کلمه در **کوش نامه** با دو ضبط «خنیره» (بیت ۸۳۷۱) و «حپره» (بیتهای ۸۳۳۹، ۸۳۷٤) آمده است که ضبط اخیر را می توان حبیره یا حیبره خواند. «خنیره» تصحیح قیاسی است از نویسندهٔ این سطور.

٤ ـ از جمله رک. زیر نویس محمد معین بر **برهان قاطع** در ذیل کلمهٔ «خاور»: «خاور بازماندهٔ کلمهٔ پهلوی «خوربران» یا «خورواران» بمعنی مغرب است، و مشرق را «خوراسان» می گفتند و بعض گویندگان «خاور» را بمعنی درست خود یعنی مغرب آورده‌اند..

۵ ـ چنین می‌نماید که مقصود از سال هشت، در این‌جا هشتمین سال محاصرهٔ کوه کلنگان، پایگاه مستحکم کوش، به دست قارن است، زیرا در چند بیت پیش از بیت «برابر همی بود با سال هشت...» آمده است:

خود و لشکر روم و مردان کار — گرفتند کوه کلنگان حصار
چنان هشت سالش نگهداشتند — که مرغ از بر کوه نگذاشتند

۹۲۸٦-۹۲۸۵